



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله اول
موضوع جزئی: تذیل: احکام اجتهاد
تاریخ: ۸ آذر ۸۹
مصادف با: ۲۲ ذی الحجه ۱۴۳۱
جلسه: ۳۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بر طبق مبنای مختار:

تا اینجا بحث از رجوع مجتهد اعم از مجتهد مطلق و متجزی بنا بر مبنای مشهور به مجتهد دیگر بود. اما بر طبق مبنای مختار در معنای اجتهاد باید دید که آیا مجتهد میتواند رجوع به مجتهد دیگر بکند یا نه؟ ما در تعریف اجتهاد استنباط فعلی را ملاک قرار دادیم و ملکه و قوه و قدرت را در تعریف اجتهاد اخذ نکردیم. بر این اساس گفتیم مجتهد مطلق کسی است که معظم مسائل را در اکثر ابواب فقه استنباط کرده است و مجتهد متجزی کسی است که بعضی از مسائل را در بعضی از ابواب فقه استنباط کرده است. این تعریفی است که ما از مجتهد ارائه دادهایم. طبق این تعریف کسی که استنباط او فعلیت پیدا نکرده اطلاق مجتهد بر او نمیشود. مستنبط کسی است که حد اقل چند مسئله را استنباط کرده باشد. طبق این تعریف همان صور و حالاتی که قبلاً گفتیم در اینجا نیز باید مورد بررسی قرار بگیرد. چهار فرض در بحث قبلی داشتیم:

اول: مجتهد مطلق که همه احکام را استنباط کرده باشد.

دوم: مجتهد متجزی که بعضی از احکام را استنباط کرده باشد.

اما به حسب واقع طبق این تعریف دیگر مجتهد مطلق و متجزی که استنباط نکرده باشد نداریم. لذا در مقایسه با بحث قبلی دو حالت بیشتر نداریم یعنی دو صورت به خودی خود از اصطلاح ما خارج میشود. طبق مبنای مشهور کسی که ملکه را داشته ولی هیچ استنباط نکرده است مجتهد محسوب میشود، لذا این بحث رجوع یک مجتهد به مجتهد دیگر در مورد آن فرض جا داشت. اما وقتی بگوییم که مجتهد کسی است که استنباط او فعلی باشد لذا تا وقتی که استنباط نکرده دیگر مجتهد محسوب نمیشود. بنا بر این در اینجا دو حالت بیشتر نداریم: یکی مجتهد مطلق که معظم احکام شرعی را استنباط کرده و یکی هم مجتهد متجزی که بعضی از احکام را استنباط کرده است.

مجتهد مطلق در معظم مسائلی که استنباط کرده، رجوع به مجتهد دیگر نمیتواند بکند. دلیل این مسئله نیز کاملاً روشن است.

نه عقل و نه سیره عقلائی و متشرعه اجازه میدهد و نه ادله لفظیه جوار تقلید شامل این فرد میشود و این کاملاً آشکار است. برای اینکه کسی که خود احکام را استنباط کرده با رجوع به مجتهد دیگر و عمل بر طبق رأی مجتهد دیگر مؤمن از عقاب برای او حاصل نمیشود. اما سیره عقلائی هم بر این نیست که کسی که خود عالم است به یک عالم و یا جاهل دیگر

رجوع کند. در بین متشرعه هم این سیره پذیرفته نیست و چنین بنایی وجود ندارد که مجتهد در مسائلی که استنباط کرده است تقلید بکند. ادله جواز تقلید هم شامل چنین کسی نمیشود، چون ادله جواز تقلید خطاب به کسانی است که علم ندارند و کسی که احکام شرعی را استنباط کرده است چه مطلق و متجزی در مسائل استنباط شده عالم محسوب شده و حق رجوع به دیگری را ندارد.

اما اگر فرض شود کسی مسئلهای را استنباط نکرده و فقط گفته میشود که توانایی استنباط را دارد این بر طبق مبنای ما لا یطلق علیه؟ آنه مجتهد اگر اطلاق مجتهد نشود و اصطلاحاً مجتهد محسوب نشود در اینجا دیگر جای بحث رجوع یک مجتهد به مجتهد دیگر نیست چون این دیگر مجتهد نیست.

بله در مورد این شخص میتوان ادعا کرد که اجتهاد بالقوه دارد، این فرد که توانایی استنباط احکام را دارد لایعد مجتهداً این در مورد مسائلی که استنباط نکرده است مجتهد محسوب نمیشود. بحث صدق عنوان یک بحث است و بحث قوهی استنباط و اجتهاد را داشتن یک بحث دیگری است. میگوییم این مجتهد محسوب نمیشود چون استنباط فعلی ندارد و به فعلیت نرسیده است ولی قوه استنباط دارد و اجتهاد بالقوه دارد. آیا این شخص میتواند به غیر رجوع کند یا نه؟ چه قوه اجتهاد در همه مسائل و چه در بعضی از مسائل داشته باشد.

به نظر میرسد که این حق رجوع دارد چون عالم به احکام نیست و علم فعلی به احکام ندارد و ادله در واقع در مورد کسانی است که علم ندارند. قوه قریب به فعل دارد و یک طریق فعلی به احکام دارد ولی عالم به احکام نیست. داشتن طریق فعلی برای صدق علم به احکام کفایت نمیکند. لذا به نظر ما این شخص مانند کسی است که قوه تحصیل اجتهاد را دارد با این تفاوت که کسی که متمکن از تحصیل علم است، قوه او قوه قریب به فعل است و کسی که تازه به سن بلوغ رسیده و هنوز درس نخوانده او هم قوه استنباط و اجتهاد را دارد لکن این قوه بعید از اجتهاد است. ولی در اینکه این دو به عنوان مجتهد محسوب نمیشوند و صدق عالم و عارف بر آنها نمیکند مشترک هستند. لذا به نظر ما این شخص حق رجوع به مجتهد دیگر را دارد.

«هذا تمام الکلام فی المقام الثانی»

گفتیم در اینجا در چهار مقام بحث است که مقام اول حکم اجتهاد فی نفسه بود و در مقام اول بیان شد که از دو جهت بحث میکنیم جهت اولی حکم الاجتهاد به لحاظ عمل نفسه و جهت ثانیه حکم الاجتهاد به لحاظ رجوع غیر بود. در مقام دوم در مورد رجوع مجتهد به مجتهد آخر بحث کردیم هم بر طبق مبنای مشهور و هم مبنای مختار.

مقام سوم و چهارم: تقلید از مجتهد و قضاوت او

اما در مقام سوم سخن از رجوع غیر به مجتهد است که تعبیر به تقلید میشود. تا الآن سخن از رجوع مجتهد به مجتهد آخر بود ولی در اینجا سخن غیر به مجتهد است. که این تفصیلاً در احکام تقلید مورد بررسی قرار خواهد گرفت که از چه کسی میشود تقلید کرد و شرایط تقلید چگونه است و سایر بحثهای مرتبط با آن که مطرح خواهد شد.

اما مقام چهارم سخن از قضاوت و تصرفات مجتهد در امور غیب و قصر و در امور حسبه میباشد. در این مقام میخواهیم ببینیم که قضاوت به عنوان یکی از مناصب مجتهد است؟ این بحث که بحث از قضاوت و تصرفات فقیه میکند باید معلوم بشود که این آیا فقط مربوط به مجتهد مطلق است یا شامل مجتهد متجزی هم میشود؟ مجتهد بر طبق مبنای مشهور و مختار و در مسائلی که استنباط کرده و یا در مسائلی که استنباط نکرده است که شقوق مختلفی پیدا میکند که باید معلوم گردد. این بحث که بحث از قضاوت و تصرفات فقیه میکند بخشی از آن در کتاب قضا و بخشی در سایر ابواب فقه معلوم میگردد و مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.

اما بطور کلی صور این دو مسئله در مقام سوم و چهارم اینگونه است:

بر طبق مبنای مشهور:

اول: رجوع غیر به مجتهد مطلق که معظم مسائل را در اکثر ابواب فقه استنباط کرده است.

دوم: رجوع غیر به مجتهد مطلق که هنوز مسئلهای را استنباط نکرده است.

سوم: رجوع غیر به مجتهد متجزی که مسائلی را که میتوانسته استنباط کرده است.

چهارم: رجوع غیر به مجتهد متجزی که هنوز مسئلهای را استنباط نکرده است.

و بر طبق مبنای مختار:

پنجم: رجوع غیر به مجتهد مطلق.

ششم: و رجوع غیر به مجتهد متجزی.

و در مورد مقام چهارم نیز اگر فروض آن بررسی شود برای این مقام هم شش صورت وجود دارد و مجموعاً دوازده صورت میشود. و ما باید دوازده مسئله را بررسی کنیم.

حکم برخی از صور این بحث از مباحث گذشته معلوم میشود یعنی با توضیحاتی که در صور گذشته بر طبق مبنای مشهور و مختار داده شد براحتی میتوان در اینجا حکم را بدست آورد.

در مورد قضاوت هم باید مستقلاً بحث شود اما ناگزیر از این هستیم که یک اشاره مختصری داشته باشیم. و به صورت فهرست وار این مسائل را بیان کنیم.

صورت اول: در مورد مجتهد مطلق که معظم مسائل را در اکثر ابواب فقه استنباط کرده باشد، هم میتواند متصدی قضاوت باشد و هم تصرفات او نافذ باشد و مورد تقلید قرار بگیرد.

صورت دوم: اما در مورد مجتهد مطلق که هنوز مسئلهای را استنباط نکرده آیا رجوع غیر به او جایز است یا نه؟ جایز نیست.

صورت سوم: رجوع غیر به مجتهد متجزی که مسائلی را استنباط کرده در آن مسائلی که استنباط کرده است جایز بر فرض اینکه اعلییت را شرط ندانیم.

صورت چهارم: رجوع غیر به مجتهد متجزی که هنوز مسئلهای را استنباط نکرده حکم آن معلوم است که جایز نیست.

در بقیه موارد هم با همین ملاکی که بیان شد عمل کنیم و قس علی هذا ... لذا حداقل این شش صورت مطرح است که حکم آن روشن و واضح است.

اما در مورد قضاوت مسئله به همین شکل است و ما در اینجا وارد بحث از قضاوت و محدوده قضاوت نمیشویم چرا که بخشی از آن در کتاب القضاء و بعضی در ابواب دیگر فقهی بیان خواهد شد.

آنچه که در اینجا لازم است اشاره شود این است که قدر متیقن از قضاوت مجتهد مطلق است که استنباط کرده و در همه ابواب فقه اجتهاد او به فعلیت رسیده است. در موردی که اجتهاد او به فعلیت رسیده کاملاً روشن است، ادله شامل او میشود از ادله قضاوت و امثال آن.

اما اگر کسی استنباط نکرده و قدرت استنباط هم داشته باشد، بیان شد که نمیتوان به او اطلاق عالم و فقیه کرد. ادله قضاوت در واقع جایی را شامل میشود که اطلاق عالم و فقیه بشود. کسی که هنوز استنباط نکرده لا یعد بعنوان الفقیه و العالم و المجتهد. لذا چه مجتهد متجزی و چه مجتهد مطلق که هنوز استنباط او فعلی نشده که سیره عقلائیة نیز با او مخالف است که این رجوع جاهل به عالم نیست و بلکه رجوع جاهل به جاهل است. به عنوان قاضی نمیتواند باشد چونکه شرایط قضاوت را ندارد.

این چند مسئله به نوعی به هم وابسته هستند. بالاخره ما یا مبنای مشهور را میپذیریم یا مبنای مختار را و اینکه مجتهد یا مطلق است و یا متجزی و این صور و حالات را باید دید که در این صور ادله تقلید و ادله قضاوت شامل کدامیک میشود و شامل کدام نمیشود.

نتیجه: نتیجه این بحث این است که مسئله قضاوت هم مانند مسئله رجوع و تقلید است. همه اینها یک مبنا و یک چهار چوب دارد.

با عنایت به آنچه از که مرحوم آقای خوئی عرض کردیم در جلسه گذشته، در اینجا عرض میکنیم بعضی از بزرگان مانند آقای خوئی به عنوان دلیل بر عدم جواز رجوع به مجتهد مطلق که هنوز استنباط نکرده است و به عنوان دلیل بر عدم نفوذ قضاء و تصرفات چنین مجتهدی یک مطلبی را ذکر کردهاند که با دلیل خودشان در بحث سابق متفاوت است. اینجا میگویند موضوع ادلهی لفظیه، سیرهی عقلائیة در مورد جواز تقلید عنوان عالم و فقیه است و مجتهدی که هنوز استنباط نکرده عالم و فقیه محسوب نمیشود لذا دیگری نمیتواند به او رجوع کند. اما در بحث قبلی یعنی در بحث رجوع مجتهد به مجتهد دیگر ایشان مدعی شدند که این شخص متمکن از تحصیل علم است و میتواند برود و علم به احکام پیدا کند لذا به عنوان عالم محسوب میشود و ادله و سیره شامل او نمیشود. دقیقاً در این دو بحث این جملات بکار رفته است.

ما همانطور که سابقاً اشاره کردیم به این فرمایش اشکال داریم چون اگر بگویید ادله آن بحث با ادله این بحث متفاوت است یعنی ادله عدم جواز رجوع به مجتهد با ادلهای که برای رجوع به مجتهد و تقلید از مجتهد مشروعیت قائل است بگویید اینها با هم فرق میکنند. این یک گونه تحکم است چون بعضی از ادله با هم مشترک است.

آن وقت چگونه میتوان گفت که یک دسته از ادله در یک بحث اقتضائی دارند که همین ادله در جای دیگر اقتضاء دیگری دارند. این اصلاً قابل قبول نیست و با هیچ منطقی قابل توجیه نیست اینکه در مورد رجوع دیگران میگویید که نمیتوانند چون این شخص مجتهد و عالم نیست ولی در مورد رجوع متمکن از تحصیل علم میگویید که نمیتواند به مجتهد دیگر رجوع کند چون عالم و مجتهد است این درست نیست، لذا این اشکال به قوت خود باقی است.

بحث از قضاوت و تصرفات مجتهد بحث مبسوطی است و مجمل آن نیز چند جلسه به طول خواهد انجامید لذا این بحث قضاوت و تصرفات مجتهد را احاله میدهیم به کتاب القضاء و برخی از ابواب دیگر و به همین مقدار که بیان کردیم اکتفا می - کنیم.

اجمالاً ما در مورد مقدمه مطالبی که لازم بود را گفتیم و احکام اجتهاد نیز بیان شد و باید مسئله اول را بررسی کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»